شهید قاسمی در آئینه خاطرات

• آیت‌الله عبدالمجید باقری بنابی، مدیر حوزه علمیه ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و استاد شهید

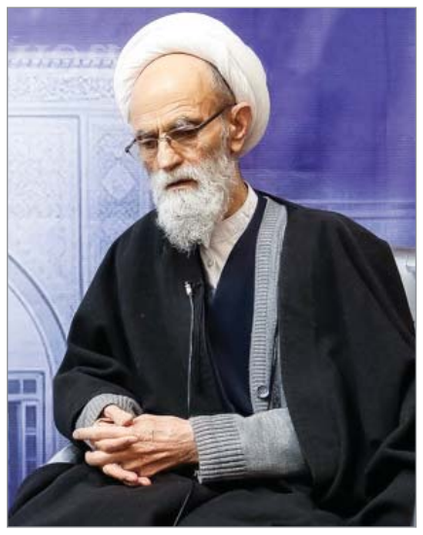

کمال قاسمی طلبه‌ای بود که نه‌تنها در نام بلکه در حقیقت نیز مظهر کمال بود. او طلبه‌ای مخلص، بافضیلت و اهل معنا بود که در هر قدمش، اخلاص و معنویت موج می‌زد. صدای او هنگام خواندن دعای کمیل و توسل، چیزی فراتر از صوتی معمولی بود؛ صدایش جان داشت، روح داشت، معنویت داشت. آن صدا، دل را تکان می‌داد؛ انگار که با هر واژه، مسیری به‌سوی آسمان باز می‌کرد.

• کمال و صفای معنوی دعای کمیل

در چهلمین روز شهادت کمال قاسمی، با گروهی از طلاب مدرسه تهران، تصمیم گرفتیم تا به یاد کمال، این جوان پاک‌باخته و عزیز، دل‌های‌مان را با دعا و فاتحه‌ای روشن کنیم. سفری پر از اشک و شور، سفری به‌سوی ایمان و یاد کسانی که جان‌شان را در عملیات بدر برای اعتلای کلمه حق فدا کردند.

با یک اتوبوس عازم ارومیه شدیم؛ جایی که به‌گفته دوستان شهید، شهری با روحیه مقاومت و ایثار بالا و شهدای بزرگی مثل باکری‌ها. در گلزار شهدای ارومیه، به احترام روح کمال و دیگر شهدا فاتحه‌ای خواندیم و به خانه پدر شهید رفتیم؛ جایی که خاطرات پرشکوه او هنوز در هر گوشه‌ای زنده بود. شب جمعه بود و از همان ابتدای ورود، پیشنهاد شد تا دعای کمیل را در خانه پدر شهید بخوانیم؛ دعاهایی که در آن فضا، عمق معنویت و اتصال به عالم بالا، بیشتر از هر زمان دیگری حس می‌شد.

بعد از خواندن دعای کمیل، از پدر شهید سؤال کردم که کمال در کدام اتاق بیشتر می‌نشست؟ کجا بیشتر با خودش در خلوت می‌بود و دنیای درونش را مرور می‌کرد؟ پدر کمال با نگاه مملو از احترام و درد به اطراف اتاق نگریست، سپس اشاره به یکی از اتاق‌ها کرد. وقتی وارد اتاق شدم، اولین چیزی که به چشمم آمد، کتاب‌های درسی و دعای روی میز بود. در آن لحظه، به‌طور غیرقابل توصیفی درک کردم که این، همان اتاق کمال است؛ جایی که روح او در آن به بالاترین درجات معنوی پرورش یافته بود. در میان کتاب‌هایش، نه فقط کلمات، بلکه داستان‌ها و آرزوهایی برای رسیدن به خدا نهفته بود.

پدر شهید به آرامی گفت: «کمال همیشه در دلش به دنبال حقیقت بود. او خود را در حضور خداوند می‌دید و لحظه‌ای از بندگی خدا غافل نمی‌شد.» این سخنان، آن‌قدر صادقانه و عمیق بودند که قلبم را به‌شدت تکان داد.

کمال، پیش از آنکه در دنیای خاکی از میان ما برود، در ملاقات با خداوند در آسمان‌ها قرار گرفته بود. من به پدر و مادر شهید گفتم: باید خوشحال باشید که کمال به جایگاه والا و مقدس خود رسید! شما باید همچون اموهب در کربلا باشید که وقتی سر فرزندش را از تن جدا کردند، دست از غم و اندوه برداشت و گفت: من فرزندی را که در رکاب حسین علیه‌السلام فدای اسلام کرده‌ام، حتی سرش را هم نمی‌خواهم!

حرفم به دل پدر شهید نشست؛ او به‌جای غم و اندوه، با افتخار از کمال سخن گفت؛ همان‌طور که اموهب از شهادت فرزندش در راه حسین علیه‌السلام نمی‌گریست، پدر شهید کمال هم به‌نوعی با دل پر از افتخار از فدای پسرش سخن می‌گفت.

شب به‌طور عجیبی پر از نور و معنویت شد و من با خود فکر می‌کردم که چطور می‌توان با این بزرگان و شهدای والا، در ارتباط بود؟ چطور می‌توان روح آنان را در دل‌های خود نگه داشت؟

صفا و معنویت دعای پرفیض کمیلی که در شب چهلم شهدای بدر و به یاد شهید کمال قاسمی، شهید غفاری آذر و دیگر شهدای عزیز خوانده شد، همچنان در ذهن و قلب ما طنین‌انداز بود.

یاد کمال همیشه با ما خواهد بود. این طلبه جوانی که روحش در آسمان‌ها پر کشید، با معرفت و ایثارش، دل‌ها را در راه خدا به هم نزدیک‌تر کرد. او ما را از تهران به ارومیه کشاند؛ به جایی که بوی شهادت و قربانی برای خدا در فضا پیچیده است. این قصه، قصه‌ای از زندگی و ایثار از جوانانی است که معنای واقعی فداکاری و عشق به خدا را می‌فهمند و از دلِ خاک به آسمان می‌روند.

چگونه می‌توان فراموش کرد؟ چگونه می‌توان به کسانی که به‌واسطه عشق به خداوند از جان خود گذشتند، بی‌توجه بود؟ کمال قاسمی، نه‌تنها در این دنیا بلکه در عالم بالا هم ادامه خواهد یافت؛ همان‌طور که او همیشه خود را در حضور خداوند می‌دید و آرزوی بلندمرتبه‌بودن را داشت. روح او همیشه با ماست، در دل همین شب‌های پر از دعا و نور.

• روایت عاشقانه از اخلاص و ایثار

کمال قاسمی طلبه‌ای بود که نه‌تنها در نام، بلکه در حقیقت نیز مظهر کمال بود. او طلبه‌ای مخلص، بافضیلت و اهل معنا بود که در هر قدمش، اخلاص و معنویت موج می‌زد. صدای او هنگام خواندن دعای کمیل و توسل، چیزی فراتر از صوتی معمولی بود؛ صدایش جان داشت، روح داشت، معنویت داشت. آن صدا، دل را تکان می‌داد؛ انگار که با هر واژه، مسیری به‌سوی آسمان باز می‌کرد.

روزی نزد من آمد و با لحنی سرشار از احترام و تأمل گفت:

«اگر اجازه بفرمایید، قصد دارم برای ادامه تحصیلاتم به قم بروم. با اینکه از درس و بحث در محضر شما بسیار خرسندم؛ اما احساس می‌کنم، در اینجا نمی‌توانم آن اخلاصی را که در طلبش هستم، بیابم.»

در آن لحظه، گرچه دلم نمی‌خواست از او جدا شوم؛ اما درک می‌کردم که مسیر تعالی‌اش از جایی دیگر می‌گذرد. به او گفتم: «اگرآنجا احساس موفقیت بیشترداری، برو موفق باشی!»

رفت؛ اما همیشه در ذهنم بود. تا آن روز که خبر شهادتش رسید؛ لحظه‌ای که زمین و زمان ایستاد!!

شنیدن خبر شهادت کمال، چیزی فراتر از یک تلخی ساده بود؛ گویی ضربه‌ای سهمگین بر جانم نشست. دستانم لرزید، نفسم گرفت. درد، فقط درد از دست‌دادن یک شاگرد نبود؛ بلکه حس از دست‌دادن کسی بود که تماماً اخلاص و ایثار را معنا کرده بود. من در غم و سوز این خبرها بودم که هر از چند گاهی خبر شهادت دیگر طلبه‌های مدرسه می‌رسید؛ مثل شهیدان: اهری، صفری، جهان‌سپاس، بلوزی، تمکین‌وش، مرادطارم؛ ضربه‌ای دیگر و اندوهی شدید برایم بود.

کمال دیگر فقط یک نام نبود؛ او تبدیل به یک راه و یک مشعل فروزان شد؛ راهی که به ما نشان داد، اخلاص، تنها در کلام نیست؛ بلکه در عمل و جان‌فشانی است. نسل امروز، اگر بخواهد قهرمانان واقعی خود را بشناسد، باید در صفحات تاریخ به جست‌وجوی کمال‌هایی بپردازد که در سکوت و بی‌ادعایی، جهان را تغییر دادند.

کمال، معنای واقعی عشق به خدا و ایثار را با خون خود نوشت و این نام، تا همیشه در قلب‌ها زنده خواهد ماند.

• اعزام جمعی از طرف دفتر تبلیغات، اسفند سال ۱۳۶۳

• حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی قریشی، نماینده ولی‌فقیه در استان آذربایجان غربی و هم‌حجره‌ای شهید

ایشان همواره با تمرکز بر معنویت زندگی خود را از دنائت‌های دنیا جدا می‌کرد و تنها به رضایت الهی می‌اندیشید. یکی از ویژگی‌های بارز او توجه ویژه به عبادت‌های شبانه و راز و نیاز با خداوند بود.

• ایثار در لحظه‌های آخر وقت

هوا آفتابی و بسیارگرم بود، سایه‌های بلند عصر، روی دیوارهای حوزه نشسته بود. طلبه‌ها در حیاط بودند. برخی کتاب در دست داشتند و برخی آرام‌آرام قدم می‌زدند؛ اما چیزی که بیشتر از همه به چشم می‌آمد، سکوتی بود که آرامش خاصی به فضا داده بود.

کمال قاسمی، مثل همیشه، با وقار و آرامش در گوشه‌ای نشسته بود. چهره‌اش، گرچه نشانی از خستگی روزه داشت؛ اما لبخند ملایمی روی لبانش دیده می‌شد. او اهل روزه‌های مستحبی بود؛ از آن‌هایی که نه برای سختی‌کشیدن، بلکه برای عشق به خدا و نزدیکی بیشتر به او روزه می‌گرفت.

کم‌کم عقربه‌های ساعت به لحظات آخر روز نزدیک می‌شد. تنها پنج‌دقیقه تا اذان مغرب مانده بود که یکی از طلبه‌های جوان، با احترام، رو به کمال کرد و گفت:

– استاد! روزه‌تان را افطار کنید.

کمال به چشمان او نگاه کرد، لحظه‌ای مکث کرد؛ اما نه برای تصمیم‌گیری، بلکه برای اینکه شیرینی این لحظه را درک کند. سپس بی‌هیچ تردیدی، با لبخندی که از عمق جانش برمی‌آمد، لقمه‌ای برداشت و افطار کرد.

طلبه جوان که انتظار چنین واکنش سریعی را نداشت، با تعجب پرسید:

– استاد! فقط پنج دقیقه تا اذان باقی مانده بود. می‌توانستید صبر کنید و ثواب روزه کامل را ببرید!

کمال با آرامش و صدایی که در آن گرمای ایمان موج می‌زد، پاسخ داد:

– مگر ثواب، در میزان دقایق و ساعت‌هاست؟ اگر مؤمنی از من بخواهد روزه‌ام را افطار کنم و این کار رضای خدا را در پی داشته باشد، چه جای تردید؟ تسلیم‌بودن در برابر خدا، یعنی همین.

طلبه، لحظاتی در فکر فرو رفت. او همیشه تصور می‌کرد که عبادت، یعنی سختی‌کشیدن بیشتر، صبر بیشتر؛ اما اکنون فهمید که عبادت، یعنی اطاعت، یعنی فداکاری، یعنی اینکه به جای نگاه به خود، به خواست خدا و مصلحت دیگران نگاه کنی.

کمال قاسمی آن شب، شاید فقط یک لقمه نان خورده بود؛ اما درحقیقت، لقمه‌ای از معرفت و اخلاص را به شاگردانش چشانده بود و این، همان معنای واقعی ایثار در لحظه‌های آخر بود.

• نفر اول سمت راست: شهید کمال قاسمی

• زندگی در مسیر تهذیب نفس

شهید قاسمی، شخصیتی والا و نمونه از یک انسان متعالی بود که اوقات فراغت خود را با مطالعه و عبادت پر می‌کرد. در دنیای امروز که مشغله‌ها و دغدغه‌های مختلف انسان‌ها را درگیر کرده است، ایشان همواره با تمرکز بر معنویت، زندگی خود را از دنائت‌های دنیا جدا می‌کرد و تنها به رضایت الهی می‌اندیشید. یکی از ویژگی‌های بارز او، توجه ویژه به عبادت‌های شبانه و راز و نیاز با خداوند بود.

او به‌طور مرتب در ساعات شب از خواب بیدار می‌شد و به عبادت و نماز شب می‌پرداخت. از آن‌جایی که شهید قاسمی هیچ‌گاه اهل خودستایی و بیان اعمالش نبود، این نوع عبادات و شب‌زنده‌داری‌ها، تنها از طریق رفتار و اعمال او قابل مشاهده بود. به‌گفته شاهدان، ایشان در ساعات نزدیک به اذان صبح از خواب بیدار می‌شد و در دل شب، گویی قصد بیداری در آن لحظات را برای عبادت داشت.

کمال، با توجه به رویکرد ساده‌زیستی‌اش، هیچ‌گاه به راحتی‌های دنیوی علاقه‌مند نبود. او به‌طور معمول در شرایطی ساده و با وسایلی محدود، به استراحت می‌پرداخت و در هنگام خواب نیز، به‌گونه‌ای می‌خوابید که گویی این خواب تنها برای مدتی کوتاه است تا بلافاصله برای عبادت بیدار شود. این رفتار نشان‌دهنده تعهد و اراده بالای او برای رسیدن به کمال معنوی بود.

در کنار عبادات فردی، شهید قاسمی در برگزاری نمازجماعت نیز حضور پررنگ داشت؛ نمازجماعتی که به امامت آیت‌الله شیخ مجید بنابی برگزار می‌شد، فرصتی بود که افراد بسیاری از فضای روحانی آن بهره‌برداری می‌کردند. پس از نمازجماعت، برخی از افراد که حال معنوی داشتند، در نمازخانه باقی می‌ماندند و به عبادت و دعا مشغول می‌شدند. در این فضا، شهید قاسمی همچنان به عبادات خاص خود ادامه می‌داد و برخی از افراد، شاهد حالاتی از وی بودند که در طول نماز و سجده‌های طولانی، به‌طور عمیق به ذکر و گریه می‌پرداخت.

• حجت‌الاسلام والمسلمین علی مؤمنی، از اساتید سطوح عالی حوزه علمیه قم و استاد شهید

• عشق و علاقه فراوان به تحصیل

سال ۱۳۶۲ مدتی در ارومیه ساکن بودم، گروهی از طلبه‌ها از من خواستند که برایشان کلاس درسی برگزار کنم. من نیز گفتم که پس از نماز صبح وقت دارم و در مسجد حاج عبدالله ارومیه کلاس تشکیل خواهم داد. اوایل، برخی از شاگردان گاه با تأخیر و گاه زودتر از موعد می‌آمدند؛ اما منظم‌ترین آنها کمال قاسمی بود. او همیشه با شور و شوق، سر وقت در کلاس حاضر می‌شد. به‌تدریج، به‌دلیل دوری راه و ساعت اول صبح، تعداد شاگردان کاهش یافت؛ جز کمال که تا پایان دوره در کلاس حاضر ماند.

می‌توانم بگویم که اگر درس‌خواندن عبادت است، کمال عابدترین شاگردان من بود. او هرگز صرفاً به حفظ مطالب راضی نمی‌شد؛ بلکه همواره می‌خواست، فهم عمیقی از مطالب پیدا کند و به عمق حقیقت نفوذ کند.

دوستانش شاهد بودند که چگونه با وجود حال بیمارش، شب‌ها را به مطالعه می‌پرداخت و سحرگاهان با وضویی نورانی در صف اول کلاس حاضر می‌شد. به نظر می‌رسید، برای کمال، جست‌وجوی دانش، تنها یک وظیفه نبود؛ بلکه عشقی آتشین و ایثاری بی‌پایان بود. آن روزها، هرکسی که او را می‌دید، از خود می‌پرسید: «این شوق و اخلاص از کجا می‌آید؟ این همت بی‌نظیر چگونه در او شکل گرفته است؟» و شاید پاسخ در دل خود او نهفته بود.
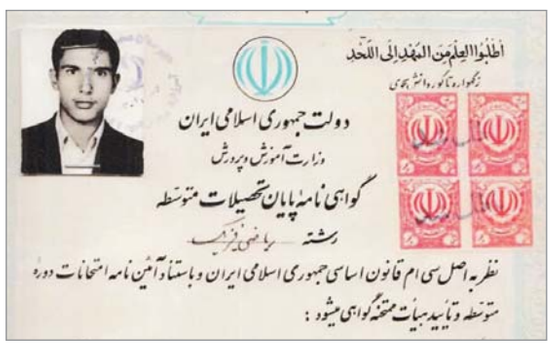
به‌دلیل علاقه و جدیت کمال، من تصمیم گرفتم که تنها به او درس بدهم. پس از اتمام دوره، کمال به من کتابی هدیه داد به‌نام «علی علیه‌السلام». این حرکت نشان‌دهنده عمق ارادت و عشق او به حضرت علی علیه‌السلام بود. در دنیای امروز، امثال کمال به‌راستی در جامعه ما کم هستند و فقدان چنین افرادی احساس می‌شود.